

بررسی جایگاه شهر دست نیافتنی آرزوها در شعر عبدالمعطی حجازی و سهراب سپهری

دکتر فرهاد براتی*

سهراب سعیدی**

چکیده

«مدینه فاضله» که به نام‌های «آرمان شهر»، «ناکجا آباد»، «هیجستان»، «یوتوپیا»، «شهر نیکان»، «شهر افلاطونی» و... معروف است، جایگاهی است که هر انسان آزاده در دل و جان خود به دنبال آن است، در مورد این شهر و ویژگی‌های آن بین ادیبان و اندیشمندان جهان اتفاق نظر وجود دارد و همگان در مخفی‌گاه ذهن خود برای رهایی از غم و مشکلات و یا آرزوی سعادت برای بشر و هم نوعان و داشتن دنیایی عاری از غصه، حسادت، و تنگ نظری به دنبال این جایگاه دست نیافتنی در شعرها و نوشته‌هایشان هستند؛ در ادبیات فارسی شاعران زیادی به این مقوله پرداخته‌اند، یکی از این شاعران، سهراب سپهری است که آرمان‌نهر او، نمادی از یک واقعیت آرمانی و بدون کاستی و البته نمایانگر حقیقتی دست نیافتنی است. در بین شاعران عرب احمد المعطی حجازی نیز اصول و ویژگی‌هایی برای مشی و زندگی انسان تبیین نموده و به کار بستن آن‌ها را ضامن سعادت انسان شمرده است و به نوعی در جهان بینی اش به شهر دست نیافتنی آرزوها، اشاره‌ای داشته است؛ هدف از این پژوهش بررسی ابعاد مختلف شهر دست نیافتنی آرزوها (مدینه فاضله) از نظر احمد المعطی حجازی و در شعر سهراب سپهری است، در این راه، ابتدا از منابع و اسناد کتابخانه‌ای در

* استادیار گروه زبان و ادبیات عرب عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سلمان فارسی کازرون

fbarati58@gmail.com

یران

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سلمان فارسی کازرون- ایران

sohrab_minab@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۴۰/۰۱



جمع آوری اطاعات مورد نظر استفاده و سپس به تجزیه و تحلیل مطالب پرداخته شده است.
کلید واژه: شهر دست نیافتنی آرزوها، سهراب سپهری، احمد المعطی حجازی، آرمان خواهی

مقدمه

آرمان خواهی در زندگی انسان به گونه‌های مختلف تبلور یافته و اندیشمندان هر عصری آن را در قالب «اتوپیا» یا «مدینه فاضله» مطرح کرده‌اند؛ نخستین بار آرمانشهر اسلامی تحت عنوان مدینه فاضله توسط ابونصر محمد فارابی مطرح شد. وی در کتاب آرا اهل‌المدینه الفاضله، مدینه فاضله افلاطون را در ساختاری اسلامی عرضه کرده است. این واژه نیز ترجمه واژه اتوپیا و چنین تعریف شده است: «آرمان‌های سیاسی و اجتماعی که تحقق عینی آن به واسطه آن که بر اساس واقعیت بنا نشده یا از طبیعت انسان و شرایط زندگی وی بیگانه است و سخت دست نیافتنی می‌نماید» گفته شده که اولین بار شیخ اشراق، لفظ «ناکجا آباد» را برای جامعه آرمانی انتخاب و به کار برده است. ابونصر فارابی در آثار خود، نخست درباره اجتماعی بودن انسان بحث می‌کند اندیشه فارابی درباره مدینه فاضله و جامعه آرمانی، بر مصلحان و اندیشمندان مسلمان در سراسر جهان تاثیر داشته است. از افلاطون به عنوان نخستین فیلسوف آرمان‌گرای اندیشه غرب نام می‌برند. در واقع آرمان شهر با مفهوم ایده افلاطون هماهنگی کامل دارد. «وجود آرمان شهر یا مدینه فاضله پیشینه‌ای به قدمت بشر دارد. از هنگامی که جامعه انسانی پدید آمده انسان در جستجوی آرمان شهر بوده که گاه آن را به صورت بهشت این جهانی تصور کرده است. کهن‌ترین افسانه شناخته شده درباره بهشت این جهانی حماسه گیک‌لمش است» (انوشه، ۱۳۸۱: ۳۲) شهر دست نیافتنی آرزوها و یا بهشت زمینی جایگاهی بس والا در بین شاعران و اندیشمندان دارد، این شهر بر خلاف بهشت آسمانی که با مرگ و اعمال نیک به آن دسترسی می‌یابیم، شهری است که بدون تلاش برای نیکوکاری آرزوی رسیدن شاعران و نویسندگان است، شاعران این شهر را تنها برای خود نمی‌خواهند و بلکه آرزو دارند که این بهشت زمینی برای همه مردم یکسان و بدون در نظر گرفتن طبقات بالا شهر و پائین شهر برای همه یکسان اتفاق بیفتد. شاعران و اندیشمندان بارها در خلق آثارشان از دغدغه‌های ذهنی‌شان برای داشتن همچنین شهری پرده برداشته‌اند، این اندیشمندان نه شهری با حوریان



تصور کرده‌اند و نه شهری با جواهرهای شراب و عسل و بلکه به این معتقد که چرا حسادت، تنگ نظری، قانون‌گریزی، غم و غصه از میان نمی‌رود و چرا بعضی از مردم نسبت به سایر هم‌نوعان تنگ نظر هستند و حرص و ولع آنها را رها نمی‌کند در واقع این اندیشمندان در صدد زدودن ویژگی‌های منفی از ذهن انسان‌ها باشند. شاید شهر دست‌نیافتنی آرزوهای آنان همین شهری است که در آن زندگی می‌کنند و توقع زیادی هم نسبت به ساختار و زیبایی‌های آن ندارند و بلکه در تلاشند تا همدلی، دوستی و محبت جانشین کدروت‌ها و نا‌مهربانی‌ها شود. این مقاله در صدد است دغدغه‌های یک شاعر ایرانی و یک شاعر عرب را در این مقوله بررسی کند و جایگاه اندیشه آنان را در مورد این شهر موجود دست‌نیافتنی بازنمایاند.

بیان مسئله

آرمانشهر ایرانی در ادوار مختلف به شکل‌های متفاوت ظاهر شده است. این اندیشه در دوران باستان، جنبه اساطیری داشت، و پس از اسلام با دین، حکمت و فلسفه ترکیب شد و شکلی جدید به خود گرفت. از شهرهای آرمانی دوران اساطیری، گنگ دژ ساخته سیاوش و نیز کشور آرمانی و بی‌نقص جمشید شاه را می‌توان نام برد. اما نخستین ردپای دستیابی به آرمانشهر را می‌توان در داستان‌های اساطیری، اشعار و کتاب‌های فلسفی و دینی یافت و یونان اولین جایی است که اندیشه آرمانشهر مطرح شد و از آنجا به نقاط دیگر انتشار یافت. در بین حکما، افلاطون (۳۴۷-۴۲۷ ق.م) نخستین متفکر است که اندیشه آرمانشهر را بر برهان عقلی استوار کرد و آن را به صورت مکتوب نگاهاشت. مدینه فاضله افلاطون در سه کتاب جمهور، سیاست و نوامیس طرح‌ریزی شده است. «بعد از افلاطون، ارسطو در دوره فروپاشی تمدن یونان، کتاب سیاست را می‌نویسد و به توضیحاتی در مورد شهر مطلوب و نحوه اداره آن پرداخته و تنها ملاک خوب بودن هر حکومت را رعایت یا عدم رعایت صلاح عموم معرفی می‌کند. او آرمانشهر را «عالی‌ترین نوع اجتماع که هدف آن خیر برین است، می‌داند» (ارسطو، ۱۳۸۷: ۲۳۱). از نظر ارسطو، شاعران آفرینشگران معرفتی هستند که از فلسفه کلی‌تر و از تاریخ عمومی‌تر است، در واقع جهانی که شاعر با جوهره تخیل می‌سازد کلی‌تر از جهان واقع است.



«در ایران اندیشه آرمانشهری از روزگاران قدیم به صورت اساطیری آغاز شد و در دوران اسلامی در عرصه‌های دین، حکمت و ادب خودنمایی کرد با اوج درخشش فرهنگ اسلامی، سه تن از بزرگ‌ترین حکیمان ایرانی یعنی فارابی، خواجه نصیرطوسی و ابن‌سینا، در عرصه فلسفه مبتکر اندیشه مدینه فاضله می‌باشند» (اصیل، همان، ۱۹).

فارابی، اندیشه شهر آرمانی را در اندیشه‌های اهل مدینه فاضله و سیاست و فضیلت مطرح ساخت و آن را «مدینه فاضله» نامید. از این زمان بود که برخی جامعه مطلوب خود را مدینه فاضله نامیدند نام مدینه از نظر فارابی «خیر مطلق است و هر آنچه در راه رسیدن به خوشبختی سودمند است خیر است نه بالذاته، بلکه خیر بودن آن از جهت سودی است که در رسیدن به سعادت دارد» (فارابی، ۱۳۸۵، ۱۴۴). صفت «فاضله» گویای آرمان حکیم در جست‌وجوی جامعه مطلوب بود و آن را در برابر «مدن فاسده» یا شهرهای غیرآرمانی قرار داد (فارابی، ۱۳۶۱، ۴۴) بعد از فارابی، «خواجه نصیر طوسی در اخلاق ناصری که در اصل ترجمه‌ای از طهارة الاعراق «ابن مسکویه رازی» است؛ به موضوع آرمانشهر پرداخته است» (قائمی، ۱۳۸۰، ۳۰۲). علاوه بر این اندیش آرمانشهری به شعر معاصر ایران نیز رسیده است و شاعران دغدغه‌های خود را نسبت به این شهر بیان داشته اند که یکی از مهمترین این شاعران در ادبیات فارسی سهراب سپهری و در زبان عرب احمد المعطی حجازی است.

پیشینه تحقیق

در مورد آرمان شهر کتب و مقالات فراوانی نوشته شده است که به چند مورد اشاره می‌کنیم: محسن الهامی در سال ۱۳۷۷ کتابی را با عنوان ارمان شهر سپهری چاپ کرده است؛ حجت عماد کتاب جهان مطلوب سهراب سپهری را در سال ۱۳۷۶ منتشر کرده است؛ اسماعیل صادقی، در سال ۱۳۹۳ به بررسی نوستالژی آرمان شهر در اشعار شاعران معاصر که مهم‌ترین خاستگاه فکری آرمان شهر در شعر شاعران پرداخته حسن ستاری ساربانقلی در سال ۱۳۹۱ مقاله‌ای را با عنوان آرمان شهر در آرای روشنفکران عصر مشروطه ایران در نشریه هنرهای زیبا معماری و شهرسازی، دوره ۱۷ شماره ۱ به چاپ رسانده است، همچنین حسن سلطانی کوهبنانی و زهرا زمانی مقاله‌ای را



با عنوان جایگاه شعر و شاعری در آرمان شهر مهدی اخوان ثالث و احمد شاملو در هشتمین همایش ترویج زبان و ادبیات فارسی منتشر کرده‌اند، جمال احمدی و زمانی (۱۳۹۰) در مقاله خود که «بررسی آرمان شهر در اشعار فریدون مشیری» نام دارد، اطلاعات مفیدی در مورد آرمان شهر در اشعار فریدون مشیری می‌دهد کتاب «چشم‌اندازهای آرمان شهر در شعر معاصر فارسی» از فاطمه حیدری (۱۳۸۷)، که بیشتر با تکیه بر آثار شاعرانی همچون نظامی، عطار و... بررسی شده است و سپس نگاهی به دنیای آرمانی برخی سرایندگان معاصر فارسی می‌اندازد. همچنین رساله‌ای با عنوان «شهر از نگاه شعر عربی معاصر» از عباس گنجعلی (۱۳۸۸) تدوین شده است در مورد آرمان شهر سهراب سپهری و مقایسه آن با شعر احمد المعطی حجازی هنوز پژوهشی مستقل صورت نگرفته است.

هدف، روش و سؤال تحقیق

هدف این مقاله، مقایسه شهر دست‌نیافتنی آرزوها در شعر سهراب سپهری و شعر المعطی حجازی است تا با این مقایسه اندیشه شاعران مختلف جهان اسلام را در مورد مدینه فاضله و آرمان شهر بررسی کنیم و بدانیم که شهر آرزوها در شعر شاعران غیر ایرانی چه جایگاهی دارد. روش تحقیق این پژوهش توصیفی - تحلیلی است که به صورت کتابخانه‌ای انجام گرفته است پس از تشخیص داده مورد نظر، به مفهوم پردازی و یافتن واژگان مناسب پرداخته شده است، نگارندگان در این مقاله، سعی دارند، عمده‌ترین و برجسته‌ترین اشعار آرمان شهری این دو شاعر را بررسی نماید تا به این پرسش پاسخ دهند که: - شهر دست‌نیافتنی آرزوها در شعر سپهری و المعطی حجازی چه جایگاهی دارد؟

بحث اصلی و تحلیل

آرمان شهر، نمادی از یک واقعیت آرمانی و بدون کاستی است، همچنین می‌تواند نمایانگر حقیقتی دست‌نیافتنی باشد که شاعران، نویسندگان و اندیشمندان و حتی مردم درد کشیده و ستم دیده در آرزوی آن شهر رویایی اساطیری هستند؛ در ادبیات جهان هر کدام از صاحب نظران حوزه علوم انسانی به این شهر آرزوها که حاصل نآرامی درونی و اجتماعی است اشاره کرده‌اند و در واقع خود را با وعده این شهر دست‌نیافتنی آرام می‌سازند؛ آرزوی‌های ادیبان در این خصوص



که در لباس واژه‌ها و تعابیر گوناگون ارائه می‌شود بسیار زیبا و پر تأثیر است در نگاهی دیگر، آرمانشهر «حاصل یک دوره واپس‌زدگی و سرخوردگی انسان و واکنش ذهن عصیانگر نویسنده نسبت به ناروایی‌های روزگار اوست و تنها وسیله گذر از عینیت به ذهنیت و پناه بردن به تخیل صرف نیست؛ بلکه بازآفرینی ذهنی جامعه است به قصد انتقام از نظام مستقر و محکی است برای سنجش وضع موجود و آشکار ساختن نارسایی و ناروایی‌هایش» (اصیل، ۱۳۷۷، ۲۹). نویسنده یا طراح آرمانشهر که از اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه خویش یا از اوضاع حاکم بر جهان ناخرسند است و «شرایط عینی را با تصورات ذهنی و آرمان‌های مجرد خویش ناسازگار می‌یابد می‌کوشد با طرحی آرمانی وضع موجود را نفی و ارزش‌های آن را انکار کند» (همان، ۲۹). از این رو به توصیف جامعه‌ای می‌پردازد که همه آسوده و مطمئن باشند.

«کلمه آرمانشهر یا اتوپیا از دو واژه یونانی «ou» به معنای «نا» و «Topos» به معنای «مکان» گرفته شده است و به صورت «utopia» به معنای «لامکان» و «eutopia» به معنای «آبادمکان» به کار می‌رود» (کادن، ۱۳۸۰: ۴۷۷). در نگاهی دیگر میرصادقی ناکجا آباد را شهری بی نشان و مکان می‌داند شهری که وجود خارجی ندارد «در زبان فارسی به «جایی که وجود ندارد»، ناکجا آباد، آرمانشهر، مدینه فاضله و... معنا می‌شود و در معنای کلی تر، شهرهای فاضله و سرزمین‌های خیالی را گویند که تاکنون در تاریخ محقق نشده و تنها صورت خیالی در ذهن دارند. از این رو ادبیات آرمانشهری بر هر اثر فلسفی، مذهبی و سیاسی اطلاق می‌شود که تصویری خیالی از دنیای به دست می‌دهد که در مقایسه با دنیای واقعی جنبه آرمان خواهانه داشته باشد» (میرصادقی، ۱۳۱۲، ۷).

«شهر نیکان قدیمی ترین آرمانشهر موجود است قبل از نظامی هیچ کس مستقیماً از این شهر آرمانی یاد نکرده است. وصف این شهر در بخشی از مثنوی اسکندرنامه به نام اقبال‌نامه آمده است که چون آرمانشهرهای دیگر تجسم امیدها و آرزوهای دست نیافتنی مردم جامعه‌ایست که روزگار با آنها سرسازش نداشته است دوران زندگی نظامی مطلوب طبع او نبوده و حکومت «شروانشاهیان» را آکنده از درد و حسرت و رنج ساخته و نظامی این نامردمی‌ها را با استادی تمام به تصویر می‌کشد» (فلاحی، ۱۳۷۳، ۲۲):

حال جهان بین که سرانش که‌اند نامزد و نامورانش که‌اند



صحبت نیکان زجهان دور شد خوان عسل خانۀ زنبور شد
(نظامی، ۴۳۱، ۱۳۷۶)

ما در اینجا شهر نیکان را به شهر آرزوها تعبیر می‌کنیم، شهری که فقط در خیال می‌توان به آن دست یافت، این شهر و مردمانش با واقعیت فرسنگ‌ها فاصله دارند از این رو به رویایی دست نیافتنی در تمام ادوار تاریخ بشر تبدیل شده است.

«در ادبیات فارسی معاصر، اولین رمانی که در آن موضوع آرمانشهر مطرح شد ظاهراً «مجمع دیوانگان» به قلم صنعتی‌زاده است.» (داد، ۱۳۷۵: ۱۶) و بعد از آن عبدالرحیم طالبوف (بهشت دانش و فناوری)، (خردستان)، صادق هدایت (آب زندگی) و محمدحسین شهریار (شعر بهشت آرزو) و همین‌طور سهراب سپهری و چند شاعر معاصر دیگر بدان پرداخته‌اند. شهر نیکان، در شعر شاعران شهری است که پشت دریاها و جاهای دور قرار دارد تا به سمتش نیروی به سویت نمی‌آید و همه مردم دوست دارند شهروند آن شهر باشند و این آرزوی است که همه در پی آنند، امروز آگه شهروندان قوانین مقررات را رعایت کنند، جرم و جنایت، ظلم و ستم رها شود، قناعت جای حسادت و خصاست را بگیرد، در همین جایی که من و شما زیست می‌کنیم آگه همه به هم و حقوق هم احترام بگذاریم شهر ما شهر نیکان می‌شود؛ اما وجود هنجار شکنان، قانون‌گریزان، اختلاس‌کنندگان و رانت این فرصت را از ما می‌گیرد به همین خاطر عملاً دست یافتنی و ساختن چنین شهری امکان‌پذیر نیست و باید آن را یکی از آرزوهایی دانست که برآورد شدن آن هم آرزوی همگانی و دست‌نیافتنی است؛ این بهشت زمینی و فرازمینی در سایه تفاهم و توافق نوع بشر ساخته خواهد شد. شهر آرزوها، آرزویی جهانی است که در این مجال این مقوله را در شعر احمد المعطی حجازی و سهراب سپهری بررسی می‌کنیم.

عبدالمعطی حجازی

«احمد عبدالمعطی حجازی یکی از شاعران پیشتاز در ادبیات معاصر مصر است. او در روستای «تلا» از توابع استان «المنوفیه» در سال ۱۹۳۵ میلادی به دنیا آمد» (الیسوعی، ۱۴۳۵: ۴۷۴) «روستای حجازی یکی از مناطق حاصلخیز مصر بود و توانسته بود به حدی بر روحیه او تأثیر گذارد که



بسیاری از شعرهای خود را در توصیف روستایش بسراید. حجازی در خاندانی متولد شد که همه آن‌ها علاقه بسیاری به شعر و موسیقی داشتند» (برکات، ۱۹۷۵: ۲). «او تنها ۵ سال داشت که قرآن را یاد گرفت و در طی دو سال توانست نیمی از آن را حفظ کند. حجازی مرحله ابتدائی را در روستای خود گذارند و سپس جهت ادامه تحصیل به دانشگاه تربیت معلم در «قاهره» رفت و در سال ۱۹۵۵ از این دانشگاه فارغ التحصیل شد» (حموده، ۲۰۰۶: ۷). «حجازی در حین ادامه تحصیل در دانشگاه به مناسبت‌های مختلف شعر می‌گفت و شعرهای خود را برای معلمان و اساتیدش می‌خواند. او به هنگام آشنایی با گروه «اخوان المسلمین» قصیده‌ای سرود که منجر شد به خاطر سرودن آن قصیده به زندان بیفتد» (همان، ۷). پس از آنکه حجازی از زندان آزاد شد، به علت گرایش‌های سیاسی خود مجبور شد که کشور «مصر» را ترک کند و در «پاریس» اقامت کند. حجازی از سال ۱۹۷۴ تا ۱۹۹۰ در «پاریس» زندگی کرد، اما سرانجام به «مصر» بازگشت و در روزنامه «الاهرام» مشغول به کار شد و برای مدتی سمت سردبیری این روزنامه را بر عهده گرفت» (صالحی زاده، ۱۳۹۵: ۱۲).

آثار شعری و نثری حجازی و مضامین شعری او

«احمد عبدالمعطی حجازی یکی از شاعران پیشگام در شعر معاصر عربی است. تألیفات شعری‌اش عبارت‌اند از: «مدینه بلاقلب» (شهری بدون قلب ۱۹۵۹)، و «اوراس» (اوراس ۱۹۵۹) «لم یبق إلا الاعتراف» (۱۹۶۵ چیزی جز اعتراف باقی نمانده است) «مرثیه للعمر الجمیل» (۱۹۷۲ مرثیه‌ای برای زیبایی عمر) «کان لی قلب» (۱۹۷۲ قلبی داشتم) «کائنات مملکه اللیل» (تمامی هستی کشور شب ۱۹۷۸) و «أشجار الاسمنت» (درختان سیمان ۱۹۸۹) قصیده لا (۱۹۹۲) (قصیده خیر) (الیسوعی، ۱۴۳۱: ۴۷۵/۱). «حجازی در زمینه نقد ادبی هم آثاری دارد که از جمله آنها می‌توان به این آثار اشاره کرد: «محمد و هؤلاء»، «مختارات من ابراهیم ناجی»، «مختارات من خلیل مطران»، «حدیث الثلاثاء»، «الشعر رفیقی» و «مدن الآخِرین»، «عروبه مصر» و «أحفاد شوقی». او همچنین کتابی با عنوان «رویه حضاریه طبقیه لعروبه مصر» دارد» (یعقوب، بی تا: ۷۵/۱)



دیدگاه‌های حجازی در مورد شعر معاصر عربی

«شعر جدید در واقع بر مبنای نیاز جامعه معاصر شکل گرفت. در چنین شعری جدید نیازهای واقعی بر اساس بحران‌های دوره معاصر به وجود آمد. با توجه به تغییر مضامین جدید قصیده عربی، طبیعی بود که شکل سنتی شعر نیز تغییر یابد، چراکه شکل سنتی به خودی خود صلاحیت تجربه شعر جدید را نداشت. قصیده امروزی تمام تلاشش این بود که از نظر درونی و بیرونی رشد و تکامل یابد تا در قالب شعری جدید ریخته شود» (عشماوی، ۱۹۸۰: ۱۲۶). «البته باید گفت همان طور که در شعر قدیم نمونه‌های مختلفی رامی توان یافت که از لحاظ سطح با یکدیگر اختلاف دارند، در قصیده جدید هم با انواع متعددی روبرو می‌شویم که از لحاظ سطح با هم متفاوتند» (منصور، بی تا: ۷۳).

«برخی قصائد عصر جدید از لحاظ شکل و مضمون هماهنگی خاصی با یکدیگر دارند و به خوبی توانسته‌اند که از عهده رسالت شعری خود بر آیند؛ بالعکس قصائد جدیدی هم وجود دارند که دچار ضعف ساختار بوده و از لحاظ القای مضامین به سبب پیچیدگی ناموفق عمل کرده‌اند» (صالحی زاده، همان، ۱۴). در عصر معاصر در کنار شاعرانی نظیر «صلاح عبدالصبور»، «ادونیس» و «خلیل الحاوی»، «احمد عبدالمعطی حجازی» پس از وارد شدن به دنیای شعر رمانتیک، تجربیات جدیدی به شاعران پیش از خود بخشید. وی با دیدگاهی منتقدانه درباره قصیده معاصر عربی می‌گوید: «قصیده معاصر عربی قصیده‌ای بی‌منطق است که عناصر و مفردات فنی آن نتیجه تحقیق شاعر و اختیار وی در انتخاب این عناصر نیست، بلکه این عناصر در واقع بر شاعر تحمیل می‌شوند. وی در مقاله‌ای ارتباط قصیده جدید را با میراث عربی و فرهنگ غربی این چنین وصف می‌کند: به دو دلیل قصیده جدید با فرهنگ عربی دارای ارتباطی قوی است؛ اول اینکه ما مجبوریم زبانی را یاد بگیریم که به آن زبان می‌نویسیم، اما در زندگی عادی امان به آن زبان صحبت نمی‌کنیم و این یکی از ویژگی‌های شعر و ادبیات عربی است. دومین دلیل این است که قصیده عربی جدید در واقع استمرار بحث و بررسی شاعران نوآور قدیم درباره شعر جدید است و به روایت دیگر قصیده جدید از فرهنگ اصیل نشأت می‌گیرد و از آن بهره می‌برد تا هنگامی که از آن سیراب شود و خود به طور مستقل بتواند از منبعی ذاتی برخوردار شود. در غیر این صورت شبیه کودکی می‌شود



که از شیر گرفته نشده و رشد نمی‌کند» (فاضل، ۱۹۸۴: ۲۵۶).

«به اعتقاد حجازی، شاعر معاصر عربی می‌تواند عروض را هر طور که بخواهد به کار ببرد، یا به صورت اشکال جدید آن و یا به طور موقت از عروض قدیم استفاده کند و با توجه به شعر جدید آن را به کار ببرد. او حتی می‌تواند بدون استفاده از عروض شعر بگوید البته مادامی که قادر باشد کلماتش را در شعر به وسیله موسیقی درونی تقویت کند و دچار ضعف نشود و به خاطر سختی از کاربرد عروض در شعر فرار نکند، هر چند این مسئله در بیشتر قصائدی که غیر موزون هستند، رعایت نمی‌شود» (صابر، ۱۹۸۸: ۲۳۶).

«حجازی برای اینکه ثابت کند که بین قصیده جدید با فرهنگ غرب ارتباط قوی و محکم وجود دارد دو دلیل می‌آورد: اول اینکه قصیده جدید ثمره ارتباط تنگاتنگ میان شعر جدید عربی و فرهنگ بیگانه‌ای است که به یکی از عناصر مهم در شکل‌گیری شاعر معاصر عربی تبدیل شده است؛ حتی اگر شاعر غیر از زبان خود زبان دیگری را نشناسد. دیگر اینکه قصیده جدید در تمام دنیا در معرض آزمایش و تجربه است و وظیفه شاعر عربی این است که ارتباطش را با فرهنگ غربی بر مبنای ارتباط و گفت‌وگو با آن قرار دهد نه بر مبنای اقتباس و نقل» (فاضل، همان).

حجازی از دیدگاه ناقدان

«یکی از ناقدانی که به بررسی دیوان «مدینه بلا قلب» حجازی پرداخته، و مقدمه‌ای بر دیوان وی نگاشته است، «رجاء نقاش» هست. وی به دلیل داشتن ارتباط دوستانه با حجازی و شناخت نسبتاً دقیق از او، از لحاظ فنی به بررسی ویژگی‌های شخصیتی و نقد آثارش پرداخته است. رجاء نقاش در ابتدای دیوان قصیده «العام السادس عشر» (۱۶ سالگی) اشاره به این موضوع دارد که این قصیده نه تنها مختص به مرحله‌ای از عمر زندگی شاعر نیست، بلکه مرحله‌ای از عمر زندگی شاعر عربی نیز به شمار می‌آید و زوایایی همچون بی‌رحمی شهر و احساس غم و اندوه و میل به زندگی روستایی را در قصائد خود برجسته کرده است. «غالی شکری» از جمله ناقدان معاصر است که به نقد گفته‌های «رجاء نقاش» در مقدمه دیوان حجازی پرداخته است. از نظر «غالی شکری»، «نقاش» نتوانسته است بین تحلیل فکری و فنی در خصوص اشعار حجازی تعادل ایجاد کند و به اشتباهات



شاعر اشاره‌ای نداشته است» (شکری، ۱۹۶۸: ۱۱۸).

«محمد امین العالم، یکی دیگر از ناقدان اشعار حجازی در خصوص مضمون اشعار حجازی از جمله شهر گریزی وی معتقد است که شعر حجازی دائماً در نوعی حالت دوگانگی میان روستا و شهر در نوسان است تا حدی که خود شاعر نتوانسته در این راه مسیر صحیح را پیدا کند. در روستا محنت و رنجی وجود ندارد اما در شهر غربت و تشویش و حزن وجود دارد و شاعر در این میان به دنبال راه نجات انسان است» (صابر، ۱۹۸۸: ۲۴۴).

«جمال‌الدین شیخ، ناقد الجزایری که در فرانسه زندگی کرده درباره خصوصیات فنی شعر حجازی در آخرین دیوان خود «کائنات مملکة اللیل» معتقد است که جملات حجازی کامل و بر مبنای منطق است و از این رو دارای خصوصیت شعر کلاسیک است و از جهت دیگر زبان شعر او محکم و مطمئن است و به صورت طبیعی در بردارنده کلمات غریب در کنار لغات عامیانه است البته باید به این هم اشاره کرد که شعر حجازی کاملاً به سطح عامیانه متزل نشده است» (مقالع، ۲۰۰۰: ۱۶۷).

چنانکه مشاهده شد، دیدگاه ناقدان درباره حجازی با یکدیگر به هیچ وجه همخوانی ندارد و هر یک نظرات متفاوتی را درباره اشعار و مضمون و سبک اشعار وی ابراز کرده‌اند، اما تنها نکته‌ای را که می‌توان در این باره گفت این است که شعر حجازی در بسیاری از قصائدش نشانگر تصاویری مأنوس از تجارب انسانی است؛ تجربه‌هایی که ممکن است برای هر یک از ناقدان وجهی متفاوت داشته باشد.

شهر دست نیافتنی آرزوها در اشعار حجازی

«بیزاری عاطفی شاعران معاصر از شهر و مسائل آن یکی از مهمترین دلایلی است که سبب می‌شود آنها به دنبال جایگزینی برای شهر باشند و همین امر سبب جذب آنها به سوی مدینه فاضله یا شهر دلخواهشان گردد؛ یعنی شهری که در آن روابط و ویژگی‌های انسانی حرف اول را می‌زند. شاعری مانند حجازی که عاشقی رمانتیک است در شهر واقعی نمی‌تواند به اظهار عشق بپردازد بنابراین به خیال روی می‌آورد و به اطراف شهری می‌رود که مردمش او را تنها رها نمی‌کنند و به درد دل‌های او خوب گوش می‌دهند - چیزی که در دنیای واقعی از آن محروم است» (صالحی زاده،



همان، ۱۵). این توصیفات در قصیده‌ای به نام «حُبُّ فِي الظَّلَامِ» (عشقی در تاریکی) آمده است:
 وَلَكِنِّي فِي الْمَسَاءِ أُبُوحُ / أَسِيرُ عَلَى رَدَّهَاتِ السَّكِينَةِ / وَأَفْتَحُ أَبْوَابَ صَدْرِي / وَأَطْلُقُ طَيْرِي / أُنَاجِي
 ضِيَاءَ الْمَدِينَةِ / إِذَا مَا تَرَاقَصَ تَحْتَ الْجُسُورِ / أَقُولُ لَهُ.. يَا ضِيَاءُ، أَرَوْ قَلْبِي فَأَيُّ أَحِبُّ / يَبْهَرُنِي الضَّوُّ
 وَالظَّلَّ حَتَّى / أَحِسُّ كَأَنِّي بَعْضُ الظَّلَالِ، وَبَعْضُ الضِّيَاءِ / أَحْسُ كَأَنَّ الْمَدِينَةَ تَدْخُلُ قَلْبِي / كَأَنَّ كَلَامًا
 يُقَالُ، وَنَاسًا يَسِيرُونَ جَنِّي / فَأُحْكِي لَهُمْ عَن حَبِيبِي (حجازی، ۱۹۸۲: ۲۴۰).

«ولی من در هنگام غروب عشقم را آشکار می‌کنم/ در حالی که بر پلکان آرامش قدم می‌زنم/
 دروازه‌های دلم را باز می‌کنم/ و پرنده‌ام را آزاد می‌کنم/ با پرتوهای نور شهر نجوا می‌کنم/ آنگاه
 که در زیر پل‌ها باهم می‌رقصند/ به او می‌گویم ای روشنایی، قلبم را سیراب کن چرا که من
 عاشقم! نور و سایه مرا مبهوت می‌کند تا اینکه/ احساس می‌کنم، من هم جزئی از سایه و نورم/
 احساس می‌کنم، شهر وارد قلبم می‌شود/ گویی سخنی گفته می‌شود و مردمی در کنارم راه
 می‌روند/ پس برایشان داستان محبوبم را می‌گویم» (صالحی زاده، همان، ۱۶).

«باید توجه داشت که در واقع مدینه فاضله‌ای وجود ندارد بلکه این نوعی از عشق ورزیدنی است
 که شاعر به خاطر گریز از سنگ دلی و خشکی شهر بدان پناه می‌برد که در آن روح اشتیاق به شهر
 ایده ال و برخی ویژگی‌های شهرهای آینده است که عشق، سفر و ابراز علاقه در این شهر آرمانی
 موج می‌زند» (ابوغالی، ۱۹۹۵: ۳۶۴). این همان شهر رویایی شاعر است که در آنجا مردمی هستند که
 از کنارش می‌گذرند و به او توجه می‌کنند. مردم درباره عشقش از او می‌پرسند. شاعر این بار
 مستقیماً خشونت و بی‌رحمی شهر را نشان نمی‌دهد، بلکه شهری را تصور می‌کند که آرزو دارد نه
 آنگونه که در واقعیت است. البته در آنجا نیز تنها برخی از مشخصات مدینه فاضله دیده می‌شود از
 جمله: عشق، سفر و اعتراف. علت این مشکلات به ریشه تمدن در شهر باز می‌گردد. در دامان
 تمدن صنعتی، انسان دچار نوعی آشفستگی و بی‌قراری می‌گردد که ریشه تاریخی دارد. «تحقیق
 جامعه صنعتی و تکنولوژی پیشرفته و احساس ترس از پیش‌بینی‌های آینده آخرین نوع تعبیر از
 احساس ترسی است که از صنعتی شدن جوامع نشأت گرفته است، اما در عین حال شدت تهاجم
 نسبت به چنین جامعه‌ای متفاوت است. از این گرایش‌های مشکلی اساسی به وجود آمده که لباس
 مدرنیته بر تن کرده است. در واقع مشکل اصلی آنست که مردم و جامعه رغبتی به ابزار آلات و



صنعتی شدن ندارند بلکه آنها در گذر از فعالیت تکامل و پیشرفت خود شبیه به ابزار شده‌اند. کسانی که به انسان به عنوان یک روح و ماده نگاه کرده‌اند بر مادی بودن تمدن صنعتی شوریده‌اند و آنرا زیر سؤال برده‌اند» (صالحی زاده، همان، ۱۷). همچنین بسیاری از اقشار رنج دیده و سخت کوش در ابتدا با شیوه‌های زندگی جدید مخالف بوده‌اند و در مواقع بسیاری مخالفت خود را آشکارا نشان دادند. نوع دیگری از «اوتوپیا» یا مدینه فاضله‌ای که در اشعار المعطی حجازی می‌بینیم «اوتوپیا» صنعتی است، که منظور از آن یافتن شهری ایده‌ال و آرمانی در صنعت و تمدن است. حجازی پس از انتقادات سختی که به شهر وارد می‌کند پس از مدتی دیدگاهش نسبت به آن و خصوصاً تمدن و صنعتش تغییر یافته و به «اوتوپیا صنعتی» روی می‌آورد.

حجازی در قصه «اغنیات طیار شهید» (آوازه‌های طیار شهید) از زبان طیار که شهید شده است می‌گوید:

أنا هُنَا أَقْوَدُ كَوَكْبِي الصَّغِيرُ / أَكَادُ لَا أَحْسُ غَيْرَ قَبْضَتِي، وَهِيَ تُدْفَعُ الرِّيحَ / أَنَا هُنَا أَقْوَدُ كَوَكْبِي الصَّغِيرُ / أَخْلَصُ الْوِشَاحَ مِنْ شِدِّ الرِّيحِ / وَكَلَّمَا أَصْبَحْتُ مُطْلَقَ السَّرَّاحِ / انْكَشَفَ الْعَالَمَ لِي، كَأَنِّي الْأَوَّلُ فِيهِ وَالْآخِرُ / أَنَا هُنَا أَقْوَدُ كَوَكْبِي الصَّغِيرُ / هَذَا هُوَ الْحَقُّ كَالصَّبَاحِ / وَهِيَ هُوَ الْبَاطِلُ يَبْدُو جُئْتُهُ بِلَا ضَمِيرٍ / أَمَا أَنَا فَلَمْ أَزَلْ أَطِيرُ / فَلَمْ أَزَلْ أَطِيرُ (حجازی، ۱۹۸۲: ۲۵۱).

من اینجا ستاره کوچکم را هدایت می‌کنم / جز مشتم تقریباً چیزی احساس نمی‌کنم در حالیکه باها را کنار می‌زند / من اینجا ستاره کوچکم را هدایت می‌کنم / کمر بند را از شدت ورزش باد رها می‌کنم / و آنگاه که آزاد و رها شدم / دنیا دو لشکر، تا بن دندان مسلح است / این همان حقیقت نورانیست چون صبح و این همان باطل است... که چون جنازه‌ای به نظر می‌رسد... بدون وجدان / اما من هنوز پرواز می‌کنم... هنوز پرواز می‌کنم! (صالحی زاده، همان، ۱۸)

این قصیده نشانگر نهایت عشق و علاقه حجازی نسبت به وسیله‌ای است که در هنگام دفاع از خود و میهنش آن را بکار برده است. تصویر شعری عشق عمیق طیار نسبت به هواپیما با اصطلاح ستاره کوچک به تصویر کشیده شده است. به هر حال، این همان شهر ایده‌ال صنعتی است که طیار شهید در آن هواپیمای کوچک خود را - که نشانه صنعت و تمدن است - به پرواز درمی‌آورد. حجازی همچنین لطف و عنایتش را نسبت به یکی دیگر از نشانه‌های صنعت و تمدن - چاپخانه -



که دارای نقش اسطوره‌ای در خدمت به فرهنگ بشری بوده است، اینگونه ابراز می‌کند:
 شُكْرًا لِّلْمَطْبَعَةِ الصَّمَاءِ / يَدَهَا الْبِكْمَاءُ / تَصْنَعُ الْفَاظَهَا تَتَكَلَّمُ / تَصْرُخُ تَتَنَهَّدُ تَتَأَلَّمُ (حجازی، ۱۹۸۲: ۴۵۳).
 متشکرم از چاپخانه‌ای که ناشنواست/ از دستانش که حرف نمی‌زند/ کلماتی سخنگو می‌سازند که
 فریاد می‌کشند، آه می‌کشند/ درد می‌کشند.

شاعر برای پیوستن به ارزش‌های بزرگ باید تمدن صنعتی را با آغوش باز بپذیرد، چرا که این
 تمدن به حفظ ارزش‌ها کمک کرده است. یکی از همین ارزش‌ها کلمه «حریه» است که حرف به
 حرف نوشته شده است و همین تقطیع (بریده بریده نوشتن) خود در زبان شعر معاصر یکی از
 تعبیرات کنایی است که شاعران برای شهر استفاده می‌کنند. تا هنگامی که آگاهی انسان نسبت به
 شهر آگاهی متمدنانه باشد او می‌تواند به درک ارتباط بین شهر و میزان چیرگی انسان‌ها بر طبیعت
 و اکتشافات علمی پی ببرد.

شاید بزرگترین موفقیت بشر در دوره معاصر سفر به فضا باشد و این مسئله‌ایست که در ذهن انسان
 اعم از شرقی و غربی قهرمانانی می‌سازد که توانسته‌اند آسمان‌ها و زمین را ببینند. بنابراین همه
 حق دارند که نسبت به این پیشرفت‌های چشمگیر دیدگاهی مثبت داشته باشند. البته مسئله‌ای که در
 شهرهای امروزی باید بدان توجه داشت، همگام نمودن تحولات و پیشرفت‌های علمی و مادی
 زندگی همراه با پیشرفت‌های فکری و فنی است به طوری که فن و شعر با دستاوردهای علمی در
 کنار هم جمع شده و انعطاف بسیاری به جامعه می‌بخشند و این همان آرمان شهری است که در
 دوران صنعتی معاصر، شاعران در جستجوی آن هستند. حجازی در قصیده‌ای با عنوان «الحدید و
 الجسد» می‌گوید:

إِنَّهُ الْعَصْرُ، هَذَا الْحَدِيدُ الَّذِي يَتَطَايَرُ مُلْتَهَبًا فِي الْهَوَاءِ الَّذِي / كَانَ يَحْمَلُ رِيشَ الْيَمَامِ وَ خُضْرَةَ ضَوْءِ
 الْقَمَرِ / إِنَّهُ الْعَصْرُ هَذَا الْحَدِيدُ وَ هَذَا الشَّرْرُ / فَاحْتَضِنُهُ وَ دَعِ جِسْمَهُ يَخْتَرِقُ لِحِمَاكَ الْحَيِّ / يَا وَطَنِي
 الْمُتَخَلِّفُ - كِي تَتَحَضَّرُ (همان، ۴۶۱).

این روزگار است، این آهنی که محو می‌شود، زبانه‌کشان در هوایی که/ پر کبوتر و سبزی پرتو ماه
 را با خود می‌برد/ این روزگار است این آهن است و این شراره/ پس آن را در آغوش گیر و
 جسمش را رها کن که گوشت زنده‌ات را بشکافد/ ای میهن عقب‌مانده‌ام برای اینکه تو متمدن



شوی!» (صالحی زاده، همان، ۱۹)

شاعر در این قصیده مانند دیگر شاعران معاصر عرب بطور غیرمستقیم به سفرهای فضایی در این دوران اشاره می‌کند. البته هدف شاعر وصف وسایل و ابزار نیست بلکه او از خلال همین توصیفات به ابراز نظرات و عقاید خود در این باره می‌پردازد. شاعر از وطنش می‌خواهد که برای پیشرفت کردن و همگام شدن با تحولات دوران معاصر، جسم و جاننش را در خدمت آهن قرار دهد. آهن در اینجا می‌تواند رمز سفینه‌ها یا هواپیماهای پیشرفته‌ای باشد که در دوران معاصر به کار می‌روند. احمد المعطی حجازی، شهر روایی خودش را خارج از شهر ویا مردمان معمولی جست جو می‌کند، مردم شهر درگیر صنعت و آهن و تمدن و دغدغه هستند، اما شهر روایی اساطیری نیازی به دغدغه ندارد، همه کارها طبق قانون روی ریل حرکت می‌کند، شهر فرشته هاست و همه مردم ذاتا خصایص نیکو دارند و در نیکی کردن سرآمد هستند، در این شهر رقابت هست اما تنگ نظری وجود ندارد و همه مردم در راه آرمان‌های شهر و جهت تحقق قوانین آن گام می‌نهند. شهر آرمانی المعطی شهری است که در آن سنت و مهربانی و یکدلی بر صنعت برتری دارد، شهر آرمانی المعطی شهری است ساده مثل روستا، آرام و با نشاط و از دود و دم، دروغ و فریب و تجارت خبری نیست.

سهراب سپهری

«سپهری در تقسیم بندی فکری شاعران نوپرداز در گروه شاعرانی قرار می‌گیرد که شعرش علی‌رغم نگاهی اجتماعی به دنیا یا اطراف، رگه‌هایی از عرفان خاص را در بطن خود نهفته دارد و طبیعتاً آرمان شهر او نیز از این مشرب فکری تأثیر پذیرفته است. اما عرفان سهراب، از نوع عرفان دست و پایگرو محصور در چارچوب های تنگ صوفیانه و یا روابط پیچیده‌مراد و مریدی نیست» (حقلسان و همکاران، ۱۳۳: ۶۶)، بلکه بسیار ساده، فرا یگر، اجتماعی و نقطه‌عطف اندیشه سپهری است. او جی است که تمام فراز و فرود جریان فکری شاعر در آن موج می‌زند. شعر، سفر و سلوکی است که در آب، آغاز می‌شود و باید در آب پایان یابد، در یک کلام آرمان شهر شاعر و دلزدگی‌های او از عادت‌های روزمره کردن و فرار از آنها به روشنی در این اشعار دیدنی است.



یکی از چهره‌های شاخص ادبیات معاصر ایران، سهراب سپهری است. سپهری در ۱۵ مهرماه ۱۳۰۷ در کاشان به دنیا آمد، پدر سهراب کارمند اداره پست و تلگراف کاشان بود و مادرش ماه جبین بود، سهراب سپهری، تحصیلات ابتدایی را در «کنار خانواده هنر دوست خود در دبستان خیام گذراند، وی پس از دوره دانشسرای مقدماتی، به آموزگاری پرداخت بعدها در رشته نقاشی دانشکده هنرهای زیبا ادامه تحصیل داد. از سال ۱۳۳۲ فعالانه به شعر، نقاشی و سفرهای هنری در کشورهای اروپایی و آسیایی پرداخت» (روزبه، ۱۳۸۱:۲۲۵).

سهراب سپهری شاعر و نقاش چیره دستی است که با توأم کردن دو هنر شاعری و نقاشی توانسته است، سبک جدیدی را به وجود آورد که نام و آوازه خود را هم در میان نقاشان و هم در میان شاعران، نمایان سازد. «هر چند اشعار اولیه سپهری بسیار قوی و زیبا نیستند اما بعدها اشعار سپهری اوج می‌گیرند. شاید در شمار اول، زیباترین پروازهای سپهری در اوج آسمان شعر معاصر، پیش از شماره انگشتان دو دست نباشد و در تأمل دوم به بیست هم نرسد و اما او با سرودن سه مجموعه صدای پای آب و حجم سبز و مسافر، بی‌گمان در رودخانهٔ ابدیت کلام، جاودانه خواهد ماند» (ثروتیان، ۱۳۸۹:۴۱). سرانجام، سهراب سپهری در اول اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۹ در بیمارستان پارس تهران درگذشت.

آثار سپهری و مضامین شعری او

«میراث ارزشمندی را که سهراب سپهری برای دوستداران خود باقی گذاشت، زیربنای یک جهان آرمانی و ایده‌الستی است که در آثار وی تجلی پیدا می‌کند» (عماد، ۱۳۷۶:۷). آثار منظوم سهراب سپهری که در قالب نیمایی سروده شده عبارتند از: اشعار سهراب سپهری عبارتند: از مجموعه‌های، مرگ رنگ (۱۳۳۰)، زندگی خواب‌ها (۱۳۳۲) آوار آفتاب (۱۳۴۰)، شرق اندوه (۱۳۴۰)، مسافر (۳۴۴)، حجم سبز (۱۳۴۶)، ماهیچ ما نگاه (۱۳۵۶)، صدای پای آب (۱۳۴۳) که تحت کتابی با عنوان «هشت کتاب» جمع‌آوری و چاپ شده است» (فیضی، ۱۳۸۴:۲۲)، علاوه بر آن سپهری کتاب منشور اتاق ابی را نیز منتشر کرده است که رگه‌هایی از هنر شعر سرایی سپهری نیز در آن مشهود است.



سپهری از دیدگاه ناقدان

سهراب سپهری در میان عامه مردم یکی از محبوب‌ترین شاعران نیمایی است. اقبال مردمی اما الزاما همیشه به معنای تأیید دیگر شاعران و منتقدان نیست. «دست کم درباره سهراب سپهری انتقادهای تند کسانی همچون رضا براهنی، مهدی اخوان ثالث و احمد شاملو نشان می‌دهد که محبوبیت این شاعر در میان مردم منجر به علاقه‌مندی دیگر شاعران به آثار او نبوده است. البته فروغ فرخزاد، سیروس شمیسا و شمس لنگرودی نظر دیگری داشته و قدرت شاعری سهراب را ستوده‌اند سپهری نیز خود در نامه‌ای درباره انتقادهایی که به او شده، می‌نویسد: «من می‌دانستم که پاسبان‌ها شاعر نیستند. در تاریکی آن‌قدر مانده‌ام که از روشنی حرف بزنم» (همان، ۲۳).

شهر دست‌نیافتنی آرزوها در اشعار سپهری

سهراب یکی از شاعران دارای اندیشه است که آرمانش مد نظرش را در قالب اشعارش مشخص کرده و با کلامی لطیف و لافافه دار راه حرکت را نیز روشن نموده است؛ آرمان‌شهر سهراب سپهری دنباله «شهر» را یدک نمی‌کشد و چیزی جز بازگشت به بدویت نیالوده نیست همچون هر آرمان‌شهر دیگری «سراب» است با این تفاوت که شاعر خلاق می‌تواند بر مبنای آن شعر و اندیشه خود را فارغ از ملاحظات دست و پاگیر سنت و عادت بیافریند. «رویای شورانگیز یوتیپیا یا آرمان‌شهر در شعر سپهری متجلی می‌شود شعر آب مدینه فاضله سپهری است» (الهامی، ۱۳۷۷: ۱۲)

در آرمانشهر سهراب مسئله برابری انسان‌ها صراحتاً مطرح نمی‌شود و از فاصله طبقاتی که «از نشانه‌های اصیل ناکجاآباد است سخنی به میان نمی‌آید اما در جان شعر، برابری و برادری موج می‌زند، چرا که در شهری که پشت دریاهاست و وسعت خورشید به اندازه چشمان سحرخیزان است و حتی کودکان شهر هم اهل معرفتند و شاعران شهر هم وارث آب و خرد و روشنی» (امیری اسفندقه، ۱۳۸۴: ۱۷)

در چنین شهری که کوچک و بزرگ به وظایف نهاده شده در وجوشان آگاه هستند، گناه عیبی ندارد، این شهر در واقع شهر فرشتگان زمینی است که همه پاک و منزّه از خطا و در ریل سعادت و خوشبختی قدم بر می‌دارند، هیچ کس «آب را گل نمی‌کند» و همه زلالی و پاکی را دوست دارند و در سایه روشنی زندگی گرمابخش خود را پی می‌گیرند تا به روشنایی دیگری



برسند.

«اندیشه بنای آرمانشهر یا مدینه فاضله از دیر باز با هنرمندان و اندیشمندان همراه بوده است. در دنیای اسلام معماری و طراحی مدینه فاضله خود جامعه آرمانی را مطرح می‌سازد و از نظر او مدینه فاضله جامعه‌ای است که افراد آن با آرمانی را مطرح می‌سازند و از نظر او مدینه فاضله جامعه‌ای است که افراد آن با هم تعاون و همکاری بتوانند به سعادت واقعی برسند. فارابی پیدایش اجتماع را نتیجه نیاز طبیعی انسان می‌داند و معتقد است که انسان برای رسیدن به مرتبه کمال به تعاون نیاز دارد» (الهامی، همان، ۱۲)

آرمان شهر سهراب سپهری که حتماً دنباله «شهر» را یدک نمی‌کشد و چیزی جز بازگشت به بدویت نیالوده نیست، همچون هر آرمان شهر دیگری «سراب» است با این تفاوت که شاعر خلاق می‌تواند بر مبنای آن شعر و اندیشه خود را فارغ از ملاحظات دست و پاگیر سنت و عادت بیافریند. «دنیای آرمانی و آرمان شهر سپهری مانند دیگر شعرا مطلب جدیدی نیست. آرمان شهر در شعر و فرهنگ ایرانی سابقه‌ای طولانی دارد آرمانشهر سپهری که جایی در آینده زندگی بشری دارد. سپهری اصرار بر آن ندارد که لزوماً محل آرمانشهر روستا یا شهر باشد چرا که از هر دو ناحیه جغرافیایی به عنوان جهان مطلوب یاد می‌کند: آرمان ده، که سپهری از آن با عنوان «ده بالا» و از مردمان آن با لفظ «مردم بالادست» یاد می‌کند» (سپهری، ۱۳۷۷:۳۴۷). اما هیچستان، شهر و روستا سه نقطه آرمانی در نگاه آرمانی سهراب سپهری است که اندیشه اش در قالب البسه هر سه دیدگاه موفق بیرون آمده است؛

«آب را گل نکنیم/ در فرو دست انگار، کفتری می‌خورد آب/ یا که در بیشه دور، سیره‌ای پر می‌شوید/ یا که در ابادی کوزه‌ای پر می‌گردد/ آب را گل نکنیم/ شاید این آب روان می‌رود پای سپیداری تا فرو شوید اندوه دلی/ دست درویشی شاید/ نان خشکیده فرو برده در آب/ زن زیبایی آمد لب رود/ آب را گل نکنیم/ روی زیبا دو برابر شده است/ چه گوارا این آب/ چه زلال این رود! / مردمبالا دست چه صفایی دارند! چشمه هاشان جوشان/ گاهوهاشان شیرافشان باد! من ندیدم دهشان/ بی گمان پای چپرهاشان جا پای خداست/ ماهتاب آنجا، می‌کند روشن پهنای کلام/ بی گمان در ده بالا دست، چینه‌ها کوتاه است/ بیگمان آنجا بی، آبی است/ غنچه‌ای می‌شکند، اهل



ده باخبرند/ چه دهی باید باشد/ کوچه باغش پر موسیقی باد!/ مردمان سر رود، اب را می‌فهمد/ گل
نکردنش ما نیز/ آب را گل نکنیم» (سپهری، ۱۳۸۹:۲۰۳).

«انتخاب روستا به جای شهر ناشی از آن است که گاهی سپهری، آرمان‌های خود را در یک روستا
پیاده می‌کند. انتخاب روستا به جای شهر ناشی از روحیه طبیعت‌گرایی سپهری است. در واقع
طبیعت‌گرایی مفرط سپهری باعث شده است تا آرمانشهرش یک روستا باشد. او با تصاویر پاک و
ساده روستایی چنین فضایی را با زبانی ساده و روان ترسیم می‌کند» (الهامی، همان، ۱۳)

در این شعر، شاعر با اشاره به مردم بالا دست و صفای آنان، تخیل خواننده را متوجه آن روستای
آرمانی می‌کند. آن روستایی که مردمان آن با ایمان اند: بی‌گمان پای چیرهاشان جای پای
خداست. مردمی که در کلامشان، صراحت و روشنی و صداقت موج می‌زند و از نفاق و دورویی
به دوراند» (همان، ۱۵).

یکی از شاخصه‌های آرمان شهر سهراب سپهری عشق و مهرورزی است، همچنین عجین بودن
اشراق، معرفت و عرفان با طبیعت شاخصه دیگر آرمان شهر سهراب سپهری است که در آن شعور
کائنات به بیشترین حد خود می‌رسد و هر فرد می‌تواند از کوچک‌ترین اتفاقی که در طبیعت در
دورترین نقطه ممکن رخ می‌دهد باخبر شود.

«در چنین جامعه‌ای که عشق و ایمان و زیبایی و صداقت حکمفرماست، عدل حتماً وجود دارد.
سپهری با تأکید روی واژه «آبی» می‌خواهد عدل و صداقت و پاکی را مطرح سازد؛ مردم این
جامعه آرمانی از شکفتن یک غنچه باخبرند و یک لحظه از حال هم غافل نخواهند بود. در بند
آخر با جمله چه دهی باید باشد! بر آرمانی بودن شادند و سرخوش با این وجود شاعر آرزوی
شادی برای چنین مردمی دارد و می‌گوید، کوچه باغش پر موسیقی باد!» (همان، ۱۶)

«پشت دریاها» نقطه عطف اندیشه سپهری است. اوجی است که تمام فراز و فرود جریان فکری
شاعر در آن موج می‌زند، به راحتی می‌توان نمودار فشرده سیر و سلوک معنوی شاعر را در این
شعر از مجموعه «حجم سبز» به تماشا نشست.

«قایقی خواهم ساخت/ خواهم انداخت به آب/ دور خواهم شد ازین خاک غریب/ که در آن هیچ
کسی نیست که در بیشه عشق/ قهرمانان را بیدار کند/ قایق از تور تهی/ و دل از آرزوی مروارید/



همچنان خواهم راند/ نه به آبی‌ها دل خواهم بست/ نه به دریا- پریانی که سر از آب به در می‌آرند/
و در آن تابش تنهایی ماهی گیران/ می‌فشانند فسون از سر گیسوهاشان/ همچنان خواهم راند/
همچنان خواهم خواند/ دور باید شد ف دور/ مرد آن شهر اساطیر نداشت/ زن آن شهر به سرشاری
یک خوشه انگور نبود/ هیچ آینه تالاری، سرخوشی را تکرار نکرد/ چاله آبی حتی، مشعلی را
نمود/ دورباید شد، دور/ شب سرودش را خواند/ نوبت پنجره هاست/ همچنان خواهم راند/ پشت
دریاها شهری است/ که در آن پنجره‌ها رو به تجلی باز است/ بام‌ها جای کبوترهایی است که به
فواره هوش بشری می‌نگرند/ دست هر کودک ده ساله شهر، شاخه معرفتی است/ مردم شهر به یک
چینه چنان می‌نگرند/ که به یک شعله، به یک خواب لطیف / خاک موسیقی احساس تو را
می‌شنود/ و صدای پر مرغان اساطیر می‌آید در باد/ پشت دریا شهری است/ که در آن وسعت
خورشید به اندازه چشمان سحر خیزان است/ شاعران وارث آب و خرد و روشنی اند/ پشت دریاها
شهری است/ قایقی باید ساخت» (سپهری، همان، ۲۱۵).

«در پشت دریاها شهری است که پنجره‌هایش رو به تجلی باز است و در دست هر کودک شاخه
معرفتی است. شهری سرشار از فواره هوش بشری، سرشار از عقل و خرد و معرفت. توجه به عقل و
خرد از جانب شاعری با بینشی شهودی و جهان بینی عرفانی بر اعتبار شعر و این اتوپیا می‌افزاید»
(الهامی، همان، ۲۲).

«در طرح مدینه‌های فاصله نیروی خیال را موثر دانسته اند اما چنین به نظر می‌رسد که در طرح
اغلب این مدینه‌های خیالی نیروی خیال در خدمت عقل بوده است و احیاناً در خدمت عواطف»
(کامل نژاد، ۱۳۷۵:۲۱۱). سپهری در بنای آرامش‌شهر خود تنها به روستا اکتفا نمی‌کند. این طبیعت چیزی
کم دارد و آن قایقی است که از تور تهی باشد و دلی که اسیر نفسانیات نباشد.

«در شعر پشت دریاها شاعر برای رسیدن به آرمان شهر خود، به پاکی خوشه زیست معتقد است
به روشنی و درخشندگی - چونان که بودا- در پشت آب‌های روشن دریاها به رستگاری نزدیک و
نزدیک‌تر می‌شود» (الهامی، همان، ۲۸).

«آرمان شهر یکی از کهن‌ترین مشغولیات ذهنی انسان است تا جایی که می‌توان قدمت این اندیشه
را به طول عمر تاریخ دانست. یکی از ویژگی‌های آرمان شهر آینده نگری است ولی این ویژگی



موجب نمی‌شود که شاعر و هنرمند از اجتماع خود دور شود» (همان، ۴۳).

«به سراغ من اگر می‌آید/ پشت هیچستانم/ پشت هیچستان جایی است/ پشت هیچستان رگ‌های هوا، پر قاصدهایی است/ که خبر می‌ارند از گل‌واشده‌ی دورترین بوته‌ی خاک/ روی شن‌ها هم، نقش‌های سم اسبان سوراان ظریفی است که صبح/ به سرتیّه‌ی معراج شقایق رفتند/ پشت هیچستان، چتر خواهش باز است/ تا نسیم عطشی در بن برگی بدود/ زنگ باران به صدا می‌آید/ آدم اینجا تنه‌است/ و در این تنه‌ایی، سایه نارونی تا ابدیت جاری است/ به سراغ من اگر می‌آید/ نرم و آهسته بیاید، مبادا که ترک بردارد/ چینی نازک تنه‌ایی من» (سپهری، همان، ۲۰۱).

«در این شعر دارای دو واژه کلیدی است (هیچستان - تنه‌ایی)، هیچستان ناکجا آباد است، شهر فرشتگان و دیار نفوس و عقول است. فراتر از فلک افلاک، همان لامکانی است که در بعضی رسالات شیخ اشراق به ویژه در آواز پر جبرئیل از آن سخن به میان رفته و در حکم اقلیم هشتم است» (اله‌امی، همان، ۶۰) داریوش اشکان می‌نویسد: «هیچستان اقلیم هشتم و صور معلقه است و ما را به یاد ناکجا آباد سهروردی می‌اندازد» (حقوقی، ۱۳۷۵: ۲۸۱).

شاعر دیگر ناکجا آبادش یک روستا نیست و نه شهری که در پشت دریاها باشد بلکه فضای فراسوست که با بینشی شهودی کشف شده است» (اله‌امی، همان، ۶۱).

«در هیچستان انسان تنه‌است و این تنه‌ایی به اندازه ابدیت بزرگ است. این تنه‌ایی عزلت و غربت و دوری از همدم و همدل نیست. از آن نوع تنه‌ایی‌هایی است که در تنفس آن دریاچه‌های شعور به هم می‌خورد تا ابعاد زندگی نمایان گردد و حضور هیچ ملایم احساس شود از آن نوع تنه‌ایی بودایی است» (همان، ۶۲).

«بازگشت به طبیعت از جمله آرمان‌های سپهری است. این طبیعت گرایی زلال و شفاف محصول دو چیز است: بیشنش شهودی و دل زدگی از زندگی صنعتی؛ یعنی بازگشت به زندگی حقیقی و حقیقت زندگی و توجه به فطرت پاک انسانی» (همان، ۶۷).

نتیجه‌گیری

شهر دست‌نیافتنی آرزوها که تعبیر نویسندگان این مقاله است و در ادبیات با نام‌های متفاوتی چون:



هیجستان، مدینه فاضله، آرمان شهر، شهر خوبان، شهر افلاطونی، شهر نیکان و اتوپیا در بین شاعران و نویسندگان و اندیشمندان توصیف شده است، سهراب سپهری و المعطی حجازی، دو شاعر صاحب درد و دغدغه، هر یک از زاویه‌ای خاص به ترسیم آرمانشهر شخصی خود پرداخته‌اند. سپهری با دیدی انسان‌گرایانه و کلی‌نگر به آرمانشهری اشاره می‌کند که فارغ از نشانه‌های جغرافیایی، خواه روستا و خواه شهر، رابطه‌ای منطقی و صحیح میان انسان و خدا و نیز انسان با انسان و انسان با طبیعت در آن حاکم است. آرمانشهر سهراب، گاه ریشه در گذشته بی‌رنج انسان دارد و گاه در آینده‌ای دور. المعطی حجازی نیز از زاویه‌ای دیگر و با ترسیم آرمانشهرش که رنگ و لعابی اجتماعی‌تر دارد به توصیف آرمانشهر مورد نظرش می‌پردازد. در جهان مطلوب او نیز اندیشه و خرد و آزادی انسان، مهم و مقدم است و صد البته همچون سپهری با اندیشه‌ای دینی به جهان می‌نگرد. المعطی حجازی شهر اساطیری‌اش را شهری بدون صنعت می‌داند، شهری که شلوغ نباشد و آرامش باشد و رنج و دروغ نباشد و سپهری هر چند شهر خوبان را هیجستان می‌داند و معتقد است که همچنین شهری وجود ندارد اما با انس گرفتن طبیعی با خلوت روستا، شهر خوبان را جایی می‌داند که در آن صفا و صمیمیت باشد مثل روستا و یا حتی شهری که دور است و دست نیافتنی مثل پشت دریاها، با این وجود از رسیدن به سیم‌خ‌دست نیافتنی شهر نیکان ناامید نیست و قایقی می‌سازد تا به آب بیندازد او معتقد است در شهری که خوبی و صمیمیت نباشد غربت است و هیچ‌کسی دور و برت نیست هر چند شهر شلوغ باشد. روی هم رفته هم در شعر سپهری و هم در شعر المعطی حجازی شهر دست نیافتنی‌آرزوها، موضوعی است که به آرامش شاعر کمک می‌کند و هر دو شاعر آرزوی شهری بدون دغدغه و نفاق و دو رویی، شهری پاک و سالم و با مناسبات اجتماعی خوب هستند، شهری که قانونمند است و به جای زندگی ماشینی، وظایف انسان‌ها در قبال هم و در قبال جامعه به صورت ماشینی و با برنامه نویسی و کد ذهنی مناسب انجام می‌شود و در آن همه ذهن‌ها در راه رسیدن به تعالی با یک کد نویسی قوی در راه رسیدن به اهداف این آرمان شهر باشند.



منابع

- ارسطو، (۱۳۶۹)، فن شعر، ترجمه عبدالحسن زرین کوب، تهران، امیر کبیر.
- اصیل، حجت‌الله، (۱۳۷۱)، آرمانشهر در اندیشه ایرانی، تهران، نی.
- امیری اسفندقه، مرتضی، (۱۳۸۴)، نشریه شعر. سال سیزدهم. شماره ۴۳
- انوشه، حسن، (۱۳۸۱)، دانشنامه ادب فارسی جلد دو، تهران، سازمان چاپ و انتشارات.
- -الیسوعی کامبل، (۱۴۳۵)، أعلام الأدب العربی المعاصر، سیر و سیر ذاتیه، بیروت: مرکز الدراسات للعالم العربی المعاصر، جامعة القديس يوسف.
- -الحجازی، احمد عبدالمعطي، (۱۹۸۲)، دیوان، الطبعة الثالثة، بیروت: دارالعودة.
- -العشماوی، محمد زکی، (۱۹۸۰)، الأدب و قیمة الحیاة المعاصرة، بیروت: دارالنهضة العربية للطباعة و النشر.
- الهامی، محسن، (۱۳۷۷)، آرمان شهر سپهری، تهران، پایا.
- برکات، محمد، (۱۹۷۵)، لقاء مع شاعر الفقراء احمد عبدالمعطي حجازی، مجلة الآداب.
- بدیع یعقوب، ایمیل، (بی تا)، معجم الشعراء منذ بدء عصر النهضة، المجلد الأول، بیروت: دارالصادر.
- ثروتیان، بهروز، (۱۳۷۵)، اندیشه و هنر در شعر، تهران، نگاه.
- داد، سیما، (۱۳۷۵)، فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران، مروارید.
- روزبه، محمدرضا، (۱۳۸۱)، ادبیات معاصر شعر ایران، تهران، روزگار.
- زرقانی، مهدی، (۱۳۸۴)، چشم‌انداز شعر معاصر ایران، تهران، ثالث
- سپهری، سهراب، (۱۳۷۷)، هشت کتاب، تهران، طهوری.
-، (۱۳۸۹)، هشت کتاب، تهران، خلاق.
- شعار، فواز، (بی تا)، الموسوعة الثقافية العامة: الشعراء العرب، المشرف: ایمیل بدیع یعقوب، بیروت: دارالجيل، الجزء الثاني.
- شکرى، غالى، (۱۹۸۶) شعرنا الحديث إلى أين، قاهرة، مكتبة الدراسات الأدبية.
- عباسی، حبیب الله، (۱۳۸۷)، نقد و تحلیل و گزیده اشعار شفيعی کدکنی (م. سرشک)، انتشارات



سخن.

- عماد، حجت، (۱۳۷۶)، جهان مطلوب سهراب سپهری، تهران، بهزاد.
- صابر، محی‌الدین، (۱۹۸۸)، فی قضايا الشعر العربی المعاصر؛ دراسات و شهادات، مقدمة عزالدین اسماعیل، تونس: المنظمة العربية لتربية و الثقافة و العلوم.
- فاضل، جهاد، (۱۹۸۴)، قضايا الشعر الحديث، الطبعة الأولى، قاهرة: دار الشروق.
- فضل، صلاح، (۱۹۹۷)، قراءة الصورة و صور الفقراء، قاهرة: دار الشروق، الطبعة الأولى.
- فارابی، ابونصر، (۱۳۶۱)، اندیشه‌های اهل مدینه فاضله، ترجمه سیدجعفر سجادی، تهران، زبان و فرهنگ ایران.
- قائمی، فرزاد، (۱۳۸۰)، انواع و نموده‌های ادبیات آرمانشهری در ادبیات کلاسیک فارسی، مجله ادبیات و علوم انسانی، مشهد، شماره ۱۶، ۱۳۸۰، ص ۲۶۴-۲۴۷.
- کادن، جی-ای، (۱۳۸۰)، فرهنگ ادبیات و نقد، ترجمه کاظم فیروزمند، شادگان، تهران، زمستان.
- کامل نژاد، احمد، (۱۳۷۵)، تحلیل آثار نظامی، تهران، پایا.
- مقالیح، عبدالعزیز، (۲۰۰۰)، ثلاثیات نقدیة، الطبعة الأولى، بیروت: المؤسسة الجامعیة للدراسات و النشر و التوزیع.
- منصور، عزالدین، (بی تا)، دراسات نقدیة و نماذج حول بعض قضايا الشعر المعاصر، بیروت: مؤسسة المعارف للطباعة و النشر.
- میرصادقی، میمنت، (۱۳۱۲)، واژه‌نامه هنر داستان‌نویسی، تهران، مهناز.
- نظامی گنجه‌ای، الیاس بن یوسف، (۱۳۸۴)، کلیات، تصحیح وحید دستگردی، تهران، پیمان.
- یا حقی، محمدجعفر، (۱۳۷۵)، فرهنگ اساطیری، تهران، سروش.